

## معرفت‌شناسی چیست؟

مقدمه کوتاهی بر معرفت‌شناسی

کیث دی‌روس

دانشگاه پیل

دانشکده فلسفه

من فرض می‌کنم که خیلی‌ها می‌دانند که معرفت‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه است، ولی چیز بیشتری نمی‌دانند. (یعنی چیز بیشتری درباره این که معرفت‌شناسی چیست نمی‌دانند - بگذارید از حالا دچار شک نشویم!) پاسخ استاندارد و بسیار کوتاه به پرسش عنوان این متن این است که معرفت‌شناسی **نظریه معرفت** است. در واقع، تا جایی که من می‌توانم بگویم، «معرفت‌شناسی» و «نظریه معرفت» به جای هم به کار می‌روند؛ مثلاً در فهرست دروس دانشکده‌ها. پس معرفت‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه است که به پرسش‌هایی درباره ماهیت، دامنه، و منابع معرفت می‌پردازد. در این نوشته مرور کوتاهی خواهیم داشت بر برخی از مباحثی که معرفت‌شناسان به آن می‌پردازند. این باید به شما درک بهتری از این که معرفت‌شناسی چیست بدهد و برای کسانی که می‌خواهند درسی در معرفت‌شناسی بگذرانند، روشن کند که چه انتظاری باید از آن داشته باشند. برای کسانی که خواهان مطالعه بیشتر هستند، پیوندهایی در پایین این صفحه به مقاله‌های مقدماتی درباره موضوعات خاص در معرفت‌شناسی آورده شده است. (بیشتر آن‌ها از یک منبع بارز روی اینترنت، یعنی *دانشنامه فلسفه استنفورد* هستند).

### ۱. در چه شرایطی یک شخص معرفت دارد؟: تحلیل معرفت.

از آن‌جا که معرفت‌شناسی نظریه معرفت است، یک پرسش محوری‌اش این است که: در چه شرایطی یک شخص به چیزی معرفت دارد؟ بیشتر کلاس‌های عمومی معرفت‌شناسی (بر خلاف درس‌های پیشرفته تخصصی که با یک موضوع خاص در معرفت‌شناسی آغاز می‌کنند) حداقل در بخشی از وقت خود به این پرسش می‌پردازند و بسیاری با آن آغاز می‌کنند. یک مقاله بسیار مهم در این باره - شاید پرارجاع‌ترین مقاله اخیر در کلاس‌های معرفت‌شناسی - مقاله کوتاه و کلاسیک ادmond گتی<sup>۱</sup> است به نام «آیا باور صادق موجه، معرفت است؟»<sup>۲</sup> (121-123) *Analysis* 23 (1963) [در مجله *Analysis*، جلد ۲۳، چاپ سال ۱۹۶۳، صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۳]، که اینجا در اینترنت موجود است. منظور گتی، توصیفی از معرفت است که در ابتدا جذاب به نظر می‌رسد: توصیف *JTB* که می‌گوید معرفت باور صادق موجه (*Justified True Belief*) است. طبق این توصیف، شخص *S* به *P* معرفت دارد، اگر و تنها اگر (گتی‌یر از نماد مختصر *IFF* به جای «اگر و تنها اگر» استفاده می‌کند):

۱. *P* درست باشد.

۲. *S* باور داشته باشد که *P*، و

۳. باور *S* به *P* موجه باشد.

طبق این توصیف، شما می‌دانید که بیرون باران می‌بارد، اگر و تنها اگر واقعاً بیرون باران ببارد، و شما باور داشته باشید که بیرون باران می‌بارد، و در این باور خود موجه باشید. گتی‌یر برای نقض این توصیف دو مثال ذکر می‌کند که هرکدامشان شامل نمونه‌هایی از باور صادق موجه هستند که نمی‌توانند نمونه‌ای از معرفت باشند (یا حداقل شهوداً به نظر می‌رسد که این‌گونه است).

اگر بخواهیم توصیف *JTB* را با وجود مثال‌های گتی‌یر حفظ کنیم باید (برخلاف آن‌چه به نظر می‌رسد) استدلال کنیم که باورهای صادق مورد بحث در این مثال‌ها واقعاً موجه نیستند، یا (باز هم خلاف آن‌چه در ابتدا به نظر می‌رسد) بگوییم که اشخاص در این مثال‌ها واقعاً به گزاره‌های مورد بحث معرفت دارند. ولی بیشتر معرفت‌شناسان پذیرفته‌اند که مثال‌های گتی‌یر مثال‌های نقض معتبری برای نظریه *JTB* هستند، یعنی مثال‌های معتبری از وضعیت‌هایی که در آن‌ها دو سؤال «آیا *S* به *P* معرفت دارد؟» و «آیا *S* باور

1 Edmund Gettier

2 "Is Justified True Belief Knowledge?"

صادق موجهی به P دارد؟» پاسخ‌های متفاوتی دریافت می‌کنند، و بنابراین توصیف JTB از معرفت را کنار گذاشته‌اند.

مقاله‌گتی‌یر موجب انفجاری در نوشتارهای فلسفه شد که می‌خواستند توصیف قابل قبولی از معرفت بسازند؛ یا با تغییردادن توصیف JTB و افزودن شروط جدیدی به آن، یا با جایگزین کردن شرط سوم، توجیه، با یک یا چند شرط دیگر. توصیف‌های جدید بسیاری فقط برای این پیشنهاد شدند که با مثال‌های نقض جدید مواجه شوند؛ مثال‌هایی که نشان می‌دادند چگونه یک شخص علی‌رغم این که شروط آن توصیف را برآورده نمی‌کند، به چیزی معرفت دارد، یا نشان می‌دادند که چگونه شخصی با وجود برآوردن شروط، نمی‌تواند به چیزی معرفت داشته باشد، و به این ترتیب توصیف مورد بحث را نقض می‌کردند. معمولاً توصیف‌های بازهم پیچیده‌تری پیشنهاد می‌شدند تا با مثال‌های جدید کنار بیایند، و فقط با مثال‌های نقض بازهم پیچیده‌تر شکست می‌خوردند. (برای بحث درباره بسیاری از تحلیل‌های این موضوع و برخی از مشکلاتی که به آن دچار می‌شدند، کتاب *تحلیل معرفت* رابرت شوپ<sup>۳</sup> را ببینید) (انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۳). بسیاری از معرفت‌شناسان از این بازی خسته شده‌اند و امیدی به یافتن توصیفی از معرفت که بتواند این فرایند را پشت سر بگذارد، ندارند. بحث‌های بسیاری شده است که چگونه می‌توان روش‌شناسی آزمودن توصیف‌های فلسفی در برابر مثال‌ها را (روشی که در بسیاری از حوزه‌های فلسفه از جمله در معرفت‌شناسی به کار می‌رود) به طور سودمندی ادامه داد، و نوشتارهای پس از گتی‌یر درباره تحلیل معرفت بهترین نمایش کاربرد این روش هستند.

[برای دیدن مطالب مقدماتی بیشتری درباره این موضوع، مقاله ماتئاس استیوپ را در *دانشنامه فلسفه استنفورد* به نام «*تحلیل معرفت*»<sup>۴</sup> ببینید.]

## ۲. توجیه و مفاهیم معرفتی دیگر.

همان طور که بحث بالا نشان می‌دهد، وقتی می‌پرسیم چه زمانی شخصی به چیزی معرفت دارد یا ندارد، مسئله‌ای بروز می‌کند که آیا او در باور خود موجه است یا نه، و مسئله موجه بودن باورها موضوع استاندارد در معرفت‌شناسی است. معرفت‌شناسی به مفاهیم مرتبط و نزدیک دیگری نیز می‌پردازد. چند مثال: چه زمانی باور یک شخص به چیزی معقول است؟ چه زمانی شما به چیزی مطمئن هستید؟ چه زمانی شما معرفت قابل اطمینانی به چیزی دارید؟ چه زمانی شخصی نسبت به چیزی شک دارد، یا ندارد؟ چه زمانی چیزی ممکن است؟ (ممکن به معنای معرفت‌شناسانه) – در چه شرایطی یک باور از دیدگاه یک شخص می‌تواند کاذب باشد؟ چه زمانی شواهد کافی برای یک باور وجود دارد؟ (و چه چیزی شواهد باورهایمان را تشکیل می‌دهد و چه زمانی یک باور برای معقول بودن به شواهد نیاز دارد؟) هر کدام از این‌ها به نوبه خود موضوعات معرفتی‌ای هستند که توجه به آن‌ها فراتر از نقشی است که فهمیدن آن‌ها می‌تواند در توصیف موفق از معرفت داشته باشد.

## ۳. به چه چیزی معرفت داریم؟: شک‌گرایی.

می‌توان حدس زد که پرسش محوری دیگر در نظریه معرفت این است که: به چه چیزی معرفت داریم؟ دامنه و اندازه معرفت ما چیست؟ این پرسش البته با پرسشی که در بخش ۱ مطرح شد، که چه می‌شود که به چیزی معرفت داریم، ارتباط نزدیکی دارد. توصیف‌های بدبینانه از دامنه معرفت می‌گویند که معرفت ما کمتر از آن است که فکر می‌کنیم؛ توصیف‌های بدبینانه افراطی می‌گویند که معرفت ما بسیار کم است، یا شاید حتی هیچ است! این توصیف‌های شک‌گرایانه از دامنه معرفت هرچند که افراطی هستند، ولی در تاریخ فلسفه و در نوشتارهای اخیر معرفت‌شناسی توجه زیادی به آن‌ها می‌شود. معمولاً فیلسوفان به شک‌گرایی حمله می‌کنند و سعی دارند بر آن غلبه کنند؛ گاهی هم از آن حمایت می‌کنند. توجهی که این‌جا [به شک‌گرایی] شده است، تا حدی به خاطر وجود استدلال‌های شک‌گرایانه‌ای است که می‌خواهند نشان دهند نظرات شک‌گرایانه درباره دامنه معرفت انسان واقعاً درست است. یکی از دل‌مشغولی‌های مهم معرفت‌شناسان نشان دادن اشکال این استدلال‌های شک‌گرایانه است – یا گاهی این است که نشان دهند که هیچ اشکالی ندارند.

یک نظریه شک‌گرایانه معمولاً ادعا می‌کند که محدوده خاصی از باورها فاقد حالت خاصی است. فرضیه‌های شک‌گرایانه و استدلال‌هایی که برای تصدیق‌شان به کار می‌روند علاوه بر تفاوت در دامنه – که محدوده باورهای مورد هجوم را مشخص می‌کند- در شدت‌شان نیز

3 Robert Shope, *The Analysis of Knowledge*, Princeton University Press, 1983.

4 Matthias Steup, *The Analysis of Knowledge*, Stanford Encyclopedia of Philosophy.

با هم تفاوت دارند - که مشخص می‌کند استدلال شک‌گرا برای نشان دادن چه نقصی در باور مورد هجوم است. بنابراین شک‌گرایی تنها شامل توصیف‌های بدبینانه از دامنه معرفت نیست؛ بلکه می‌تواند شامل دیدگاه‌هایی باشد که بر طبق آن‌ها هر کدام از موضوعاتی که در بخش ۲ به آن اشاره شد به طور غیرمنتظره‌ای به محدوده وسیعی از باورهایمان قابل اطلاق نیستند. مثال‌های دیگری از شک‌گرایی شامل نظریه‌هایی هستند که بر طبق آن‌ها تعداد بسیار کمی از باورهایمان، یا شاید هیچ‌کدامشان، توجیه‌شده یا معقول نیستند، یا به خوبی از طرف شواهد پشتیبانی نمی‌شوند، یا معرفت قابل اطمینانی نسبت به آن‌ها وجود ندارد.

[در مقاله من به نام «پاسخ به شک‌گرایی» که اینجا روی اینترنت موجود است، مطالب مقدماتی بیشتری درباره شک‌گرایی وجود دارد که شامل استدلال‌های شک‌گرایانه رایج و انواع بسیاری از پاسخ‌های تأثیرگذار بر شک‌گرایی است.]

## ۴. درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی.

همان‌طور که تاکنون گفتیم، معرفت‌شناسان می‌خواهند بدانند که در چه شرایطی باورها موجه هستند و چه زمانی اشخاص به باورهایشان معرفت دارند. درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی دو گونه عمده از توصیف این موضوعات هستند که تمایز مهمی با هم دارند. معرفت‌شناس درونی‌گرا می‌گوید که این مسائل عمدتاً به عواملی بستگی دارند که نسبت به دیدگاه شخص باورنده و/یا عواملی که او بدان دسترسی خاص دارد، درونی هستند. بیشتر درونی‌گرایان پذیرفته‌اند که مسئله بیرونی درست‌بودن باورها، به معرفت‌بخش بودن آن‌ها مربوط می‌شود، بنابراین درونی‌گرایی در حوزه معرفت، دیدگاهی است که معمولاً می‌گوید که همه، یا بیشتر عواملی که باعث معرفت‌بخشی باورهای درست می‌شود، عوامل درونی هستند. از سوی دیگر، معرفت‌شناس بیرونی‌گرا می‌گوید که مسائل معرفت و/یا توجیه منحصرأ یا عمدتاً بستگی به عواملی نظیر این دارند که باور چگونه شکل گرفته است، یا سازوکاری که موجب ایجاد باور در شخص شده است چه قدر قابل اعتماد بوده است؛ مسائلی که از دیدگاه شخص باورنده درونی نیستند. مثلاً می‌توان دو شخص را تصور کرد که زندگی ذهنی آن‌ها یکسان است، یعنی دنیا از نظر هر دویشان یکسان به نظر می‌رسد، ولی باورهایشان نسبت به مسائل مورد بحث با هم تفاوت دارد. کسی که از دیدگاه درونی‌گرایانه درباره توجیه پیروی می‌کند باید بگوید که باور این دو شخص وضعیت «توجیه» یکسانی دارد (هر دو توجیه‌شده، یا هر دو توجیه‌نشده هستند، آن هم به یک اندازه) و کسی که از دیدگاه درونی‌گرایانه درباره معرفت پیروی می‌کند باید بگوید اگر باورهای این دو «همزاد» هر دو درست باشند، معرفت‌بخشی آن‌ها نباید فرقی با هم داشته باشد.

حالا یک «همزاد» درونی مرا در نظر بگیرید. زندگی این همزاد تا نیمه شب گذشته درست مثل زندگی من بوده است. از آن موقع، داستان زندگی ما شدیداً از هم جدا شد، ولی نه آن طوری که تجربه‌های ما از درون کوچک‌ترین فرقی با هم داشته باشد: زندگی «درونی» ما همچنان یکسان باقی مانده است. نیمه شب، بیگانه‌های فوق پیشرفته‌ای، مغز همزاد مرا از بدنش ربوندند و آن را در کوزه نگهداره مغز انسان گذاشتند و به یک کامپیوتر فوق پیشرفته وصل کردند. این کامپیوتر با در نظر گرفتن خروجی‌های مغز همزاد من، ورودی‌های حسّی مناسب را به آن می‌داد. در همین حال، فرض کنید که من یک انسان عادی باقی مانده‌ام و هیچ بیگانه‌ای در اطراف من نیست. بیگانه‌هایی که مغز همزاد مرا ربوندند، به حدی پیشرفته بودند که با این کارشان هیچ تأثیری روی تجارب او نگذاشتند. حالا صبح شده و من در حال گفتگو با همسرم هستم. همزاد من نیز تجربه یکسانی دارد، و بنابراین فکر می‌کند که او هم با همسرش در حال گفتگو است، ولی در واقع این طور نیست. (در واقع، همسر او هم‌اکنون، بدون این‌که او بداند، از دیدن جسد بدون مغز او شوکه شده و مشغول گریه‌وزاری است.) کسی که از دیدگاه درونی‌گرایانه درباره توجیه پیروی می‌کند خواهد گفت که باور من به این‌که در حال گفتگو با همسرم هستم، همان قدر موجه است که باور مشابه همزاد من: باور هر دو می‌تواند موجه هست و یا نیست، آن هم به یک اندازه. از نظر من، درونی‌گرا درباره این موضوع همیشه درست می‌گوید: به نظر من این همزادها در توجیه‌پذیری باورهایشان با هم فرقی ندارند: اگر باور من موجه باشد، باور همزاد من هم این‌گونه است؛ اگر مال او موجه نباشد، مال من هم این‌گونه نیست. در این حالت، من فکر می‌کنم که هم من و هم همزاد من داشتن باورمان موجه هستیم، هر چند که باور همزاد من غلط است.

ولی معرفت چه‌طور؟ از آن‌جا که باور من (که در حال گفتگو با همسرم هستم) درست است، و باور همزاد من غلط است، حتی درونی‌گرایان، تا آن‌جا که من می‌فهم‌شان، می‌گویند که یکی از ما (احتمالاً من) به موضوع مورد سؤال معرفت دارد و دیگری (احتمالاً همزاد من) این‌گونه نیست. برای یک مقایسه خوب به مثالی نیاز داریم که در آن باورها هر دو درست باشند. پس: من یک لیوان قهوه در دستم است. همزاد من هم باور دارد که یک لیوان قهوه در دستش است، هر چند که واقعاً این‌طور نیست. از آن‌جا که من (به درستی) باور

دارم که یک لیوان قهوه در دستم است، باور دارم که در یکمتری مغز من یک لیوان قهوه قرار دارد. (اگر شما با باورهای «ضمنی»<sup>۵</sup> مشکل دارید، فرض کنید که از من پرسیده‌اند که آیا یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من هست یا نه، و من هم با دیدن اوضاع پاسخ مثبت داده‌ام، و البته همزاد من نیز حس می‌کند که از او پرسیده‌اند که آیا یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من هست یا نه، و او هم پاسخ مثبت داده است.) بنابراین همزاد من باور دارد که یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من قرار دارد. او (به غلط) فکر می‌کند که یک لیوان قهوه در دستانش است و به همین خاطر چنین باوری دارد. حالا با وجود این که او در مورد چیزی که در دستانش است، اشتباه می‌کند، فرض کنید که نظر او درباره این که یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من است، درست باشد: بیگانه‌هایی که مغز او را ربوده‌اند، به عادت انسان‌ها قهوه می‌نوشند و یکی از آن بیگانه‌ها با بی‌احتیاطی یک لیوان قهوه را درست کنار کوزه‌ای که مغز همزاد درونی من در آن قرار دارد، رها کرده است. با این اوصاف باور همزاد من مبنی بر وجود یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من درست است. پس در این جا دو همزاد داریم که باور مشترکشان در هر دو مورد درست است. درونی‌گرا خواهد گفت که هم من و هم همزاد من به وجود یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من معرفت داریم، یا خواهد گفت که هیچ‌کداممان به آن معرفت نداریم. از آن جا که من می‌دانم که به وجود یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من معرفت دارم و همزاد من به این موضوع در مورد خودش معرفت ندارد، به نظر من در مورد معرفت حق با بیرونی‌گرا است. به نظر من معرفت قطعاً شامل مسائلی است که بیش از باورهای درست به‌علاوه مسائلی صرفاً درونی هستند: مسائل «بیرونی» ای بیش از درستی باورهای مورد بحث هستند که تعیین می‌کنند که آیا یک باور معرفت‌بخش هست یا نه. (از آن جا که به نظر من همزاد من نیز مثل من در باور خود به این که یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من قرار دارد، موجه است، ولی به درستی این موضوع معرفت ندارد، هر چند که این واقعاً درست است، فکر می‌کنم که باور همزاد من به وجود یک لیوان قهوه در یکمتری مغز من یک «مثال گتی‌یری» (به معنای رایج این اصطلاح) باشد: این موضوع مثالی از یک باور صادق موجه است که معرفت به حساب نمی‌آید.)

## ۵. ساختار معرفت: مبنای‌گرایی و انسجام‌گرایی.

یکی از موضوعات مهم برای معرفت‌شناسان، ساختار معرفت (یا توجیه) است. دو دیدگاه اصلی در این حوزه مبنای‌گرایی<sup>۶</sup> و انسجام‌گرایی<sup>۷</sup> هستند و شاید بهترین راه این باشد که آن‌ها را به عنوان پاسخ‌هایی به مسئله تسلسل دلایل معرفی کنیم. حداقل گاهی، یک باور  $A$  به خاطر وابستگی به یک باور دیگر  $B$  معرفت‌بخش (یا موجه) است و باور  $B$  شواهد  $A$  را تشکیل می‌دهد. ولی به نظر می‌رسد که این فقط وقتی درست است که باور  $B$  خودش معرفت‌بخش یا موجه باشد. ولی چگونه باور  $B$  موجه است؟ احتمالاً باور  $B$  به یک باور دیگر شخص،  $C$ ، وابسته است. ولی باز هم به نظر می‌رسد این فقط وقتی درست باشد که  $C$  خودش موجه یا معرفت‌بخش باشد. کجا و چگونه این فرایند وابستگی باورها به باورهای دیگر به پایان می‌رسد؟ اگر ما بخواهیم که همه باورهایمان برای موجه بودن به خوبی به باورهای دیگرمان به عنوان شواهد، وابسته باشند و اگر بخواهیم که زنجیره شواهد دارای «دور» نباشد (یعنی موجه بودن یک باور  $A$  به خاطر وابستگی به باور  $B$  باشد که خودش برای موجه بودن به باور  $C$  وابسته است، و به همین ترتیب، تا این که به باوری برسیم که برای موجه بودن وابسته به باور  $A$  است) و اگر بدانیم که این زنجیره شواهد نمی‌تواند بی‌نهایت طولانی باشد، در نهایت به این نتیجه شکاکانه می‌رسیم که هیچ یک از باورهایمان موجه نیستند (یا اگر این مسئله را در مورد معرفت به کار ببریم، معرفت‌بخش نیستند). مبنای‌گرایان برای دچار نشدن به این شک می‌گویند که لازم نیست همه باورهایمان برای موجه بودن به باورهای دیگرمان وابسته باشند. مبنای‌گرایان می‌گویند برخی از باورهای ما باور پایه<sup>۸</sup> هستند (این اصطلاح را تا آن جا که من می‌دانم نخستین بار آلون پلانتینگا<sup>۹</sup> به کار برد): موجه بودن (یا معرفت‌بخشی) این باورها مستقل از این است که به باور دیگری وابسته باشند. این باورهای پایه مبنایی می‌شوند که همه باورهای موجه دیگرمان از آن ساخته می‌شوند: همه باورهای موجه ما که پایه نیستند، مستقیم یا غیرمستقیم وابسته به مبنای باورهای پایه هستند. مبنای‌گرایی صرفاً تأییدی است بر این ساختار اولیه. روایت‌های مختلف مبنای‌گرایی در این با هم فرق دارند که کدام باورهای ما می‌توانند باور پایه باشند (یعنی می‌توانند بدون وابستگی به بقیه باورهایمان موجه باشند) و چه‌طور یک باور می‌تواند

<sup>5</sup> implicit

<sup>6</sup> Foundationalism

<sup>7</sup> Coherentism

<sup>8</sup> properly basic belief

<sup>9</sup> Alvin Plantinga

به‌خوبی به باور دیگری وابسته باشد.

انسجام‌گرایان می‌گویند که فقط روابط شواهدگونه بین باورها می‌توانند هر کدام از باورهایمان را موجه کنند و بنابراین وجود باورهای پایه‌مبناگرایان را نمی‌پذیرند. انسجام‌گرایان در عوض برای حل مسئلهٔ تسلسل دلایل وجود «دور» را در توجیه می‌پذیرند: گاهی A به خاطر وابستگی به B موجه است، حال آن‌که B خودش (احتمالاً غیرمستقیم و از یک راه طولانی از وابستگی‌ها) به A وابسته است. چیزی که موجب موجه‌بودن باورهایمان می‌شود، از دیدگاه انسجام‌گرایان این است که باورهایمان چه‌قدر با یکدیگر انسجام دارند، نه این‌که چه‌طور به مبنایی از باورهای پایه بستگی داشته باشند. انسجام‌گرایی هم فقط تأییدی بر این شکل اولیه از ساختار باورهای موجه ماست، و این شکل اولیه به روش‌های موفق بی‌شماری به کار گرفته می‌شود.

باید تأکید کنم که هرچند راحت است که این ساختارهای اولیه را به عنوان پاسخ‌هایی به مسئلهٔ تسلسل دلایل معرفی کنیم، ولی طرفداران این دیدگاه‌ها لزوماً برای پرهیز از مشکل تسلسل دلایل به این دیدگاه‌ها روی نیاورده‌اند.

علاوه بر روایت‌های بسیار متنوع و متفاوتی که از مبناگرایی و انسجام‌گرایی وجود دارد و من به وجود آن‌ها تأکید کردم، دیدگاه‌هایی نیز وجود دارند که بین این دو دسته جا می‌گیرند و نوعی سازش بین آن‌ها محسوب می‌شوند. (در این باره می‌توانید مقالهٔ مرا با نام «واقع‌گرایی ضمانت مستقیم»<sup>۱۰</sup> ببینید [pdf, word] که در بخش ۴-۲ آن من از این دیدگاه ساختاری سازش‌کارانه دفاع کرده‌ام و یک توصیف خاص از موجه‌بودن باورهای ادراکی به نام «واقع‌گرایی ضمانت مستقیم» را که مثالی از این سازش ساختاری است، در بخش ۱ توضیح داده‌ام و در بخش ۷-۵ از آن دفاع کرده‌ام.)

## موضوعات دیگر

مطالبی که در بالا گفته شد فقط گزیده‌ای از آن دسته از موضوعاتی است که معرفت‌شناسان به آن می‌پردازند. معرفت‌شناسان دیگر بی‌شک موضوعات دیگری را برای توضیح انتخاب می‌کنند. ولی بحث کوتاه بالا باید به شما درکی داده باشد که چه نوع موضوعاتی در معرفت‌شناسی بحث می‌شوند – همچنین پیوندهایی هم به مقاله‌های برخی از دانشنامه‌ها دربارهٔ موضوعات مختلف دیگر در پایین داده شده است. اگر می‌خواهید عمیق‌تر موضوع را بکاوید، خوب است که به یکی از گزیده‌هایی که در پایان بخش ۲ از صفحهٔ معرفت‌شناسی فهرست شده است بروید. موضوعات مختلفی را که مقاله‌ها بر اساس آن دسته‌بندی شده است، ببینید، مثلاً گزیدهٔ معرفت‌شناسی ویراستهٔ سوسا<sup>۱۱</sup> و کیم،<sup>۱۲</sup> آن وقت شما به مقاله‌های مهم دربارهٔ موضوع مورد توجه‌تان دسترسی خواهید داشت. اگر دیگران مقاله‌های خوب و کوتاه مقدماتی که موضوعات مهم معرفت‌شناسی را توضیح می‌دهند و روی اینترنت موجود هستند را به من معرفی کنند، من لینک آن‌ها را این‌جا قرار خواهم داد.

## این مقاله‌های مقدماتی که روی اینترنت موجود هستند را هم ببینید:

دربارهٔ معرفت‌شناسی به طور کلی:

Joseph Cruz's *Nature Encyclopedia of Cognitive Science* article, "Epistemology" (pdf document)

Peter Klein's *Routledge Encyclopedia of Philosophy* article, "Epistemology".

دربارهٔ موضوعات خاص در معرفت‌شناسی:

Elizabeth Anderson's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "Feminist Epistemology and Philosophy of Science".

Tim Black's *Internet Encyclopedia of Philosophy* article, "Contextualism in Epistemology".

Michael Brady and William Harms's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "Evolutionary Epistemology".

Keith DeRose's editor's introduction to *Skepticism: A Contemporary Reader*, "Responding to Skepticism".

Richard Feldman's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "Naturalized Epistemology".

Peter Forrest's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "The Epistemology of Religion".

<sup>10</sup> Direct Warrant Realism

<sup>11</sup> Sosa

<sup>12</sup> Kim

Richard Fumerton's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "Foundationalist Theories of Epistemic Justification".

Alvin Goldman's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "Social Epistemology".

John Greco's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "Virtue Epistemology".

Jonathan Kvanvig's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "Coherentist Theories of Justification".

George Pappas's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "Internalist vs. Externalist Conceptions of Epistemic Justification".

Matthias Steup's *Stanford Encyclopedia of Philosophy* article, "The Analysis of Knowledge".

## واژه‌نامه

واژه‌های مهم متن به زبان انگلیسی و جایگزین فارسی آن‌ها که در این ترجمه به کار رفته است:

Justification	توجیه	Epistemology	معرفت‌شناسی
Justified	موجه	Epistemic	معرفتی
View, Position	دیدگاه، موضع	Theory of Knowledge	نظریه معرفت
Internalism	درونی‌گرایی	Skepticism	شک‌گرایی، شک
Externalism	بیرونی‌گرایی	To know	معرفت‌داشتن
Regress of Reasons	تسلسل دلایل	Analysis of Knowledge	تحلیل معرفت
Based on	وابسته	Scope	دامنه
Properly Basic Belief	باور پایه	Subject	شخص
Foundationalism	مبناگرایی	Account	توصیف
Coherentism	انسجام‌گرایی	Literature	نوشتارها
Perceptual	ادراکی	Methodology	روش‌شناسی، روش‌ها

## منبع

Kieth DeRose, "What Is Epistemology?"  
(<http://pantheon.yale.edu/~kd47/What-Is-Epistemology.htm>)